**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر**

**14030703**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که مسالک مختلفی که دلالت امر بر وجوب را توضیح می‌دهند چه ثمرات مختلفی بر این مسالک هست؟ یکی از ثمرات بحث سیاق بود که اگر دو تا امر وارد شده باشد این دو تا امر در مورد یکی‌شان از خارج می‌دانیم که حکم وجوبی نیست استحبابی است، آیا علم خارجی ما به استحبابی بودن حکم در مورد یکی از اوامر منشأ می‌شود که اوّلی موردی که همچین علمی نداریم دلالتش بر وجوب از بین برود یا سبب از بین رفتن دلالت نمی‌شود؟ یک صورت دیگر این هست که امر ما دو تا نیست، متعلق امر دو تاست، متعلق امر اگر دو تا باشد نسبت به یکی از آنها ما علم داریم که حکم ما وجوبی نیست، علم ما به اینکه حکم وجوبی نیست آیا منشأ می‌شود که نسبت به دیگری ما نتوانیم بر دلالت دلیل بر وجوب تمسک کنیم؟ یک مورد سومی هم شبیه اینها هست که در کلام مرحوم شهید صدر نیامده آن این است که شاید هم همین شیئین که ایشان می‌گوید ممکن است به یک نحوی آن را هم داخل بدانیم آن این است که امر واحدی به یک طبیعی صورت بگیرد، ما نسبت به بعضی افراد این طبیعت می‌دانیم حکم وجوبی نیست استحبابی است آیا نسبت به سایر افراد می‌توانیم حکم را وجوبی بگیریم یا نمی‌توانیم که فرقش با صورت قبل این بود که صورت قبل به نحو عطفی متعلق، دو مورد با عطف با همدیگر عطف شده بودند، این صورت نه یک طبیعی کلی هست که افرادش متعدد هستند. ممکن است حکم این دو صورت‌ها فرق داشته باشد. این صورت طبیعی را شهید صدر ذکر نکردند ولی مناسب بود این هم ذکر می‌شد. علی ای تقدیر عرض کردم که یک سری نکات مشترکی در تمام این بحث‌ها هست و آن این است که ما می‌دانیم در یک مورد حکم وجوبی نیست آیا این ظهور دلیل در وجوب را از بین می‌برد یا از بین نمی‌برد؟ آیا قرینۀ منفصله صرفا حجیت ظهور را از بین می‌برد یا ظهور را از بین می‌برد، این یک بحث که در هر سه مثالی که گفتم این بحث را باید دنبال کرد.

نکتۀ دومی که بنابراین که ما بگوییم که ظهور از بین نمی‌رود، حجیت از بین می‌رود آیا حجیت دلیل نسبت به اجزای مختلفش مستقل از هم هستند؟ یعنی دلیل ما فرض کنید آمرک بغسل الجمعة و آمرک بغسل مس المیت، فرض این است که در مورد آمرک بغسل مس المیت ظهور در وجوب هست، در مورد آمرک بغسل الجمعة هم هر دوشان ظهور در وجوب هست، آیا این کلام واحد می‌شود نسبت به حجیت ظهورش بین اجزائش تفصیل قائل شد؟ آمرک بغسل الجمعة ظهورش در وجوب حجت نیست آیا با حجت نبودن ظهور آمرک بغسل الجمعة در وجوب می‌توانیم بگوییم ظهور آمرک بغسل مس المیت حجیت دارد یا ندارد؟ یا اینکه نه اینها مستقل از هم نیستند، کلام واحد یا همه‌اش کأنّ حجت است یا همه‌اش حجت نیست. تفکیک بین این صور در جایی که آمرک بغسل الجمعة و آمرک بغسل مس المیت امرش تکرار شده باشد آسان‌تر از جایی هست که صرفا متعلق به نحو عطفی به هم عطف شده باشند. اگر نه به نحو عطفی هم نباشند به نحو طبیعی کلی باشند که بعضی افرادش را ما می‌دانیم ظهور در وجوب نسبت به آن افراد حجیت ندارد، آنجا شاید خیلی سخت باشد که ما بگوییم ظهور دلیل واحد نسبت به بعضی افراد متعلق مثلا حجت باشد نسبت به بعضی افراد متعلق دیگر حجت نباشد، اینها با همدیگر هر کدام از جهت آن نکتۀ عقلایی که اینجا انحلال اثباتی را به دنبال می‌آورد سخت‌تر می‌شود، یعنی ممکن است ما قائل بشویم در جایی که امر تکرار شده باشد دو تا حجیت ظهور دارد، حجیت ظهورهایشان مستقل از هم هستند. ولی جایی که امر تکرار نشده باشد یک جمله باشند حجیت ظهورشان وحدانی باشد. ممکن است ما بگوییم در جایی که واو عطف هست، واو عطف به منزلۀ کأنّ تکرار عامل است، وقتی به منزلۀ تکرار عامل هست آنجا هم ما می‌توانیم حجیت ظهور را نسبت به معطوف و معطوف علیه فرق بگذاریم. بگوییم نسبت به یکی از متعاطفین این ظهور حجیت دارد نسبت به متعاطف دیگر حجیت ندارد. ولی جایی که یک طبیعی باشد آن دیگر کأنّ خیلی سخت هست. بالأخره این بحث‌هایی که آیا اینجا اصل ظهور از بین می‌رود یا نمی‌رود و این ظهور نسبت به چیزهای مختلف، خود ظهور انحلالی هست یا انحلالی نیست، بنابراین که ما بحث حجیت را هم مطرح کنیم باز هم این بحث‌ها هست که آیا این حجیت انحلالی هست انحلالی نیست این بحث‌ها بحث‌هایی هست که در کلمات مرحوم شهید صدر و آقای شهیدی بهش پرداخته نشده به نظر می‌رسد اینها مهم‌تر از خیلی از بحث‌هایی هست که آقایان بهش پرداختند.

**شاگرد:** مرتبط تبعض در حجیت هم می‌شود

**استاد:** همان بحث تبعض در حجیت همان بحث بود انحلال در اثباتی همین است دیگر، تبعض در حجیت. تبعض در اصل ظهور و تبعض در حجیت ظهور، انحلال اثباتی یعنی این، آیا این ظهور ما یک ظهور وحدانی است یا تبعض‌پذیر است؟ حجیت ظهور ما یک حجیت وحدانی است یا تبعض‌پذیر است، انحلال معنایش این است. این بحث‌ها را بالأخره باید مطرح کرد و دنبال کرد و بحث‌ها یک مقدار زیادی وابسته به این نکات هست و مجرد اینکه ما می‌دانیم حکم در یک مورد استحبابی است لازمه‌اش این نیست که مستعمل فیه را در یک مورد ما استحبابی بدانیم، یا مستعمل فیه را جامع تلقی بدانیم. ممکن است بگوییم مثلا ظهور دلیل در همان وجوب است ولی ظهور حجت نیست، مثلا این بحث‌ها. دیگر من وارد تفصیلاتش نمی‌شوم چون اینها هر کدام باید در جای خودش بحث بشود و مبناهای شخص روشن بشود این مبانی در این بحث‌ها اثرگذار هست. البته بنابر مسلک حکم عقل روشن است در همۀ موارد این مطلب روشن است چون مسلک حکم عقل نه ظهور را از بین می‌برد نه حجیت ظهور را از بین می‌برد نه مراد استعمالی را تغییر می‌دهد هیچ یک از این حرف‌ها نیست، فقط حکم عقل است، خب حکم عقل نسبت به یک مورد با حکم عقل نسبت به سایر موارد ملازمه‌ای ندارد.

**شاگرد:** حکم عقل همان حجیت نیست؟

**استاد:** نه، حکم عقل یعنی یک طلبی که داشته باشیم آن طلب مقرون به ترخیص در ترک نباشد ما حکم به وجوب می‌کنیم. فرض این است که امر اصلا دال بر وجوب نیست. ظهور در وجوب هم ندارد، حجیت این است که امر ظهورش را در وجوب ما پذیرفتیم می‌خواهیم بگوییم این ظهور امر در وجوب حجت هست یا حجت نیست، حکم عقل اصلا مدلول وضعی امر جامع طلب است، می‌گویند جامع طلب در جایی که ترخیص در ترک نباشد عقل حکم به لزوم می‌کند، این ربطی به حجیت ندارد.

**شاگرد:** این یکی از مبعدات حکم عقل نیست؟ همین که همه هم کاسه می‌شوند؟

**استاد:** بله این درست، هم کاسه شدن. این صورت مسئله خیلی روشن نیست که هم کاسه شدنش مشکل داشته باشد. البته آقای شهیدی این را می‌گوید عقلا کأنّ تفکیک می‌کنند. ولی آقای صدر برعکس گفته، می‌گوید مبنای متعارف فقها این هست که بین اینها وقتی یکی‌شان از وجوب افتاد دیگر در سایر موارد تمسک نمی‌کنند. مرحوم آقاضیا آن طرفش را می‌گوید. عرض کردم اینها اینکه حکم فقهی در اینجا به چه شکل باشد، یک ارتکاز روشنی که ما این ارتکاز را دلیل بر صحت یک مبنا دون آخر قرار بدهیم خیلی دشوار است. این اجمالی از بحث‌هایی که در این مورد هست. البته اینجا یک کلامی آقای شهیدی نقل کردند از مرحوم آقای هاشمی در تعلیقۀ بحوث، من این مطلب را در بحوث ندیدم، در بحوث یک جای دیگری شبیه همین مطلبی که ایشان هست آمده، البته آنجا هم خیلی بی‌ربط است فکر می‌کنم که احتمالا آقای شهیدی می‌خواهد بگوید که این مربوط به یک بحث دیگر است جابه‌جایی رخ داده چون یک مطلبی که اینجا آقای شهیدی از تعلیقۀ بحوث ذکر کردند در نسخۀ چاپی در ثمرۀ بعدی آمده، ارتباطش هم خیلی روشن نیست هیچ ارتباطی به بحث حالا من بعدا می‌خوانم هنوز درست من نتوانستم متوجه بشوم که، این قطعا در بحوث اینجا یک غلط چاپی غلط چیز رخ داده اما کجاست و از چه جهت باید، این مال کدام بوده هنوز نتوانستم درست و درمان پیدایش کنم. به هر حال آقای شهیدی یک مطلبی را اینجا در ذیل همین بحث که لو فرض ورود امر واحد بشیئین کما لو ورد امر واحد بشیئین، اینجا عبارتی را آقای شهیدی نقل کرده می‌گوید و قد ذکر بعض الاعلام دام ظله فی تعلیقة البحوث انه بناءً علی دلالة مادة الامر علی الوجوب بالاطلاق فمع ذلک حیث ان الظاهر من خطاب امر الواحد بشیئین و وحدة طلب الثبوتی المتعلق بهما فیتنافی ذلک مع کون الطلب فی احدهما شدیدا و فی الاخر ضعیفا و لو ثبت استحباب احد الطلبین فلا یصح اثبات وجوب الآخر بهذا الخطاب. این مطلب را اینجا مطرح کردند تا ادامۀ عبارت را امام آورده. عرض کردم این در بحوث اینجا نیست حالا در مطلب بعدی آن هم بی‌ربط آنجا آمده احتمالا باید مربوط به اینجاها باشد اما کجای اینجا این مطلب، چون نکتۀ مهم هم این است که علی ای تقدیر اینجوری که آقای شهیدی نقل کردند کأنّ ایشان کلام شهید صدر را اینجا اشکال کرده، شهید صدر گفته که اگر ما قائل به اطلاق بشویم لازمۀ اطلاق این هست که اگر نسبت به یک موردی یکی از متعلق‌ها دلالتش بر وجوب از بین رفت استحباب شد نسبت به دیگری باقی می‌ماند، یک همچین چیزی. ولی آن عبارتی که در حاشیۀ آقای هاشمی هست به عنوان توضیح کلام شهید صدر هست این مطلب را که امر واحد ظهور دارد در اینکه آن طلب ثبوتی هم واحد است، هر چی می‌کنم توضیح گیر بیاورم، اینجوری که آقای شهیدی نقل می‌کند توضیح نیست اشکال است، ولی این عبارت آقای چیز صریح در این است که توضیح دارد می‌دهد، الوجه هو ظهور الامر الواحد فی وحدة الطلب الثبوتی. اینکه حالا عبارت افتاده چی شده بالأخره نفهمیدم. اینکه مربوط به بحث بعدی باشد خیلی بی‌ربط است اصلا هیچ ارتباطی مطلقا ندارد، نسبت به این هم باشد کجایش است که ایشان به عنوان توضیح کلام شهید صدر دارد این را توضیح می‌دهد، این است که یک مقداری من اصلا بحث برایم گنگ و مبهم هست. حالا آن جوری که آقای شهیدی از بحوث نقل می‌کنند هر چند در بحوث به این شکل نیامده حالا آن را یک مقداری صحبت کنیم بعدا من باز فکر کنم ببینم می‌شود عبارت بحوث را کشف کنیم که کجا، چون اینجا قطعا عبارت بحوث گیر داد یک اشکال چاپی رخ داده، این تعلیقه مال یک جای دیگر است، یک اختلالی در چاپ بحوث وجود دارد ولی چجوری این اختلال را می‌شود حل کرد هنوز نتوانستم، هر چی فکر کردم امروز دیر آمدم داشتم روی این فکر می‌کردم یک جوری می‌شود این را جفت و جور کرد هنوز به نتیجه نرسیدم. ولی حالا در آن مدلی که آقای شهیدی بحث را دنبال کردند بحث را دنبال کنیم، آقای هاشمی بنابر نقل آقای شهیدی اینجوری فرمودند در جایی که یک دلیل می‌گوید که مثلا آمرک بغسل الجمعة و غسل مس المیت، ما در مورد غسل جمعه می‌دانیم که واجب نیست مستحب است. شهید صدر می‌فرماید نسبت به غسل مس میت بنابر مسلک اطلاق می‌توانیم تمسک کنیم، چون اطلاق نسبت به غسل جمعه تقیید خورده، نسبت به غسل مس میت که دلیل بر تقییدش نداریم پس آنجا را می‌شود تمسک کرد. ولی آقای هاشمی می‌گویند نه اینجا یک ظهور دیگری ما داریم آن ظهور این است که چون امر اغتسل امر واحد هست آن طلب ثبوتی که ما اینجا هم داریم آن طلب وحدانی است، یک طلب به دو شیء تعلق گرفته، این طلبی که به دو شیء تعلق گرفته یا طلب شدید است یا طلب ضعیف است. نمی‌شود به دو گونۀ مختلف باشد. البته آقای شهیدی در توضیح عبارت آقای هاشمی اینجوری مطرح می‌کند می‌گوید آن طلب ثبوتی بالأخره باید یا طلب وجوبی باشد یا طلب استحبابی ممکن است جامع طلب باشد. من این را نفهمیدم این توضیحی که آقای شهیدی برای کلام آقای هاشمی می‌آورد، در مقام ثبوت جامع طلب یعنی چی؟ مقام ثبوت آن طلب یا طلب شدید است یا طلب ضعیف است دیگر. یک طلبی که جامع طلب باشد.

**شاگرد:** قهرا باید دو تا طلب باشد.

**استاد:** نه حالا آنها را می‌رسیم که ببینیم آن مرحلۀ بعدی. ایشان می‌گوید که کأنّ ما در مقام ثبوت ممکن است آن جامع طلب باشد، این جامع طلب و اینها مقام اثبات است، در یک عبارت اثباتی دال بر جامع طلب باشد که هم سازگار با این باشد که آن شیءای که در عالم ثبوت هست طلب شدید باشد هم با این سازگار باشد که طلب غیر شدید باشد، اما اینکه در مقام ثبوت طلب جامع من خیلی درست نفهمیدم.

**شاگرد:** التفات اجمالی مثلا آمر

**استاد:** بله، در مورد غیر خداوند معنا دارد. جایی که آمر فی الجمله مصلحت را می‌داند. نمی‌داند که این مصلحت حدش چقدر است؟ این است که اهمال ثبوتی در مورد غیر خداوند اصلا معنا دارد، مثلا در قانون گذاری‌هایی که می‌شود مجلس گاهی اوقات کلیات یک طرح را تصویب می‌کند، هنوز به جزئیات تصمیم‌گیری نشده، اصل این طرح طرح خوبی است اما آیا به نحو مطلق باید تصویب کرد یا به نحو مقید باید تصویب کرد؟ آنها را بعدا می‌خواهد رویش تصمیم‌گیری بشود. این در مورد غیر خداوند این تصویر دارد که در مقام ثبوت اهمال ثبوتی که عرض کردم قانون گذاری‌هایی که در مرحلۀ ابتدایی که قانون آن کلیاتش تصویب می‌شود نسبت به جزئیات اهمال ثبوتی دارد دیگر، یعنی هنوز قانونگذار نمی‌داند که نسبت به آن تبصره‌ها تبصره را تصویب می‌کند یا تصویب نمی‌کند.

**شاگرد:** می‌داند ولی هنوز انشاء نکرده

**استاد:** مقام ثبوت مقام دیگر، بحث انشاء و اینها نیست.

**شاگرد:** طلب ثبوتی

**استاد:** نه آن بحثش مقام ثبوت این حرف‌ها نیست، حالا اجازه بدهید من اینها را باز می‌کنم. این یک مرحله.

یک مرحلۀ دیگر اصلا در این بحث‌ها آیا ما یک چیزی به نام طلب ثبوتی داریم؟ اثبات هم طلب داریم ولی شارع مقدس آیا ابتداءً یک طلب ثبوتی دارد بعد این طلب ثبوتی تبدیل می‌شود به طلب اثباتی؟ یا نه، در مقام ثبوت آن چیزی که وجود دارد حب شارع نسبت به شیء است، شوق شارع نسبت به شیء است، حب شارع نسبت به شیء باعث می‌شود که در مقام تصدی برای تأمین آن حب و اینها باشد. من خیلی اینکه یک چیزی به نام طلب در مقام ثبوت بخواهیم تصویر کنیم خیلی برایم روشن نیست. البته از سنخ اعتبار هم بگیریم آیا شارع اوّل مثلا در مقام ثبوت یک اعتبار جعل می‌کند بعد آن اعتبار را ابراز می‌کند یا نه، اصلا محقق آن اعتبار هم مقام اثبات است، یک نوع تحقق ثبوتی لولا الاثبات اصلا ندارد. این حرف و حدیث‌ها در مورد تحلیل حقیقت مقام ثبوت و اثبات در اینجاها هست. ولی حالا من از این مراحل کلا می‌خواهم بگذرم. تمام این حرف‌ها را می‌خواهم بپذیرم که ما یک چیزی داریم به نام طلب ثبوتی، یک چیزی داریم به نام طلب اثباتی. ولی آیا واقعا در جایی که طلب اثباتی یعنی با یک دلیل واحد با یک امر واحد به دو شیء امر کردیم، این معنایش این است که در مقام ثبوت هم حتما به این شکل بوده؟ به تعبیر دیگر ببینید من یک موقعی مثلا می‌خواهم سه نفر اینجا هستند اینها نماز بخوانند، اینکه من این سه نفر را در مقام اثبات بگویم حسن نماز بخوان، علی نماز بخوان، حسین نماز بخوان، با اینکه بگویم بچه‌ها نماز بخوانید، آیا اینها طلب ثبوتی‌شان فرق دارد یا می‌تواند همه‌اش یک طلب ثبوتی هستند، همۀ اینها امر تعلق گرفته که یعنی آن طلب ثبوتی که من دارم این هست که می‌خواهم این زید نماز بخواند، عمرو نماز بخواند، بکر نماز بخواند، این سه تا می‌خواهم نماز بخوانند، حالا در مقام اثبات اینها را با یک امر بیان کنم یا با امرهای متعدد بیان کنم، آدم یک چیزی احساس نمی‌کند. تفاوتی بین، یعنی بین آن، کلام شهید صدر کأنّ اگر من بگویم آمرک، کلام آقای هاشمی، آمرک بغسل الجمعة و آمرک بغسل مس المیت چون دو تا کلمۀ آمر به کار بردم اینجا می‌شود نسبت به یکی از این آمرها را امرش را وجوبی گرفت نسبت به یکی از اینها امرش را استحبابی گرفت. ولی اگر ما گفتیم که از اوّل این شکلی است آمرک بغسل الجمعة و مس المیت، یک دانه آمرک داشتیم اینجا باید در مقام ثبوت این امر یا استحبابی باشد یا وجوبی، اینجوری است؟ بین این دو صورتی که در اینجا هست فرق هست، بین اینکه در مقام اثبات آمر را تکرار کنم یا آمر را تکرار نکنم، اینها چیزهایی نیست که خیلی تفاوتی داشته باشد. اصل مطلب هم یک نکته‌ای اینجا هست که واقعش این است که اینکه ما طلب عدیده اینجا داشته باشیم در مقام ثبوت خیلی روشن نیست، بله یک چیزی که هست آن این است که محبت‌های متعدد وجود دارد، به عدد متعلق‌ها هم انحلالی است دیگر، یعنی در مقام ثبوت من هم محبت دارم نسبت به غسل جمعه، هم محبت دارم نسبت به غسل مس میت، و در مقام رسیدن به محبوب هم برآمده‌ام، تصدی برای رسیدن به محبوب هم هست. حالا این تصدی را با یک بیان واحد باشد، بیان متعدد باشد مقام ثبوتش فرق نمی‌کند، من تمام اینها، یعنی انحلال ثبوتی وجدانا در مقام ثبوت محبوب‌ها متعدد است، یک محبوب نیست، غسل مس میت محبوب است، غسل جمعه محبوب است، حالا در جایی هم که به یک طبیعی امر تعلق بگیرد که به نحو مطلق الوجود باشد، اکرم العالم، اکرم العالم فرض تمام عالم‌ها را من اکرامشان را محبت دارم، این عالم اکرام، یعنی در مقام ثبوت اگر بحث را روی یک نوع انشاء و یک اعتباری در مقام ثبوت فرض نکنیم که نیازی هم نیست فرض کنیم آن چیزی که در مقام ثبوت مهم هست یک محبتی هست که من نسبت به یک شیء دارم و تصدی برای رسیدن به محبوب این دو تا. یعنی من یک، این محبت متعدد هست انحلالی است به عدد افراد متعلق این محبت من متعدد هست و در مقام رسیدن به آن حالا با یک عبارت واحد متصدی بشوم، با دو تا عبارت متصدی بشوم، به هر حال من متصدی شده‌ام که این محبوب‌های متعدد خودم را بهش برسم، اینکه مقام اثباتش یک امر باشد دو امر باشد اینها خیلی به نظر می‌رسد که در اینجاها اینجوری که از کلام آقای هاشمی استفاده می‌شود که چون در مقام اثبات یک کلمۀ آمر به کار برده یک بار اغتسل را به کار برده اینجا مقام ثبوتش هم باید یکی باشد. مقام ثبوت نسبت به آن محبت و حب که اصل هم آن هست علی ای تقدیر متعدد است، نسبت به اینکه یک طلبی هم داشته باشد می‌تواند متعدد باشد می‌تواند واحد باشد، طلب‌ها خیلی اصلا نیازی نداریم ما در مقام ثبوت یک طلبی آن وسط پایش را باز کنیم یک اعتبار ثبوتی در نظر بگیریم. نه ما آن که داریم این هست یک محبوب‌های عدیده داریم و برای رسیدن به محبوب‌های عدیده امری صادر می‌شود.

**شاگرد:** حقیقت وجوب همان تصدی نیست؟ همان اعتبار

**استاد:** تصدی امور عدیده است. آن امور عدیده باهاش ممکن است متعدد باشد، چون تصدی امور، من متصدی، یک سبب واحد است ممکن است سبب واحد باشد ولی این سبب واحد برای رسیدن به اشیاء متعدد هست، بنابراین چون برای رسیدن به اشیاء متعدد هست آن اشیاء متعدد ممکن است درجۀ حبشان متعدد باشد، وقتی درجۀ حب‌ها متعدد شد تصدی نسبت به آنها هم می‌تواند متعدد باشد بحث این است چون حب‌های، من نسبت به غسل جمعه حب من حب استحبابی است، نسبت به غسل مس میت حب من حب. ولی این را من فرض کنید به یک لفظ واحد، بحث بحث استعمال لفظ در اکثر از معنا آنها درست است آن مشکلات اینجا هست ولی ما ممکن است ببینیم شارع مقدس با لفظ واحد اگر بخواهد این حب‌ها را برساند آن مشکل استعمال لفظ در اکثر از معنا و این حرف‌ها آن یک بحث دیگر است، ما فعلا آن مشکل را نمی‌خواهیم مطرح کنیم. مشکلی که آقای هاشمی اینجا مطرح کند، چون بحث استعمال لفظ در اکثر از معنا در جایی هست که دلالت وضعی باشد، ولی دلالت اطلاقی باشد تعدد دال و مدلول هست، استعمال لفظ در اکثر از معنا پیش نمی‌آید. این بحث را ایشان در اطلاق مطرح کرده اصلا مشکل استعمال لفظ در اکثر از معنا نیست.

**شاگرد:** طلب ثبوتی ارادۀ جدی نیست؟ یعنی ارادۀ جدی‌اش از یک واژه

**استاد:** نه ارادۀ جدی است اصلا واجب به کار نبرید، ارادۀ جدی مقومش واجب نیست. یعنی من در مقام ثبوت هم نسبت به غسل جمعه حب دارم هم نسبت به غسل مس میت حب دارم، این دو تاست و می‌خواهم به اینها هم برسم. یعنی سبب، به لفظ واحد اینها را می‌خواهم بگویم.

**شاگرد:** یک لفظ بگویم مراد جدی من هم باید یکی باشد

**استاد:** نه لازم نیست یکی باشد، اگر خود این لفظ تمام السبب باشد خب باید واحد باشد و فرض این است که این لفظ به علاوۀ دلالت سکوتی از باب تعدد، اطلاق این است دیگر، این لفظ به علاوۀ دلیل دال بر ترخیص دلالت بر استحباب دارد و این لفظ به علاوۀ سکوت از دلیل بر ترخیص دال بر وجوب می‌تواند باشد هیچ مشکلی نیست که، چون فرض این است که این لفظ نسبت به یک موردش دلیل بر ترخیص داریم نسبت به یک مورد دیگر دلیل بر ترخیص نداریم. اگر مشکلی باشد استعمال لفظ در اکثر از معناست و آن در صورتی هست که دال ما وحدانی باشد. ولی اگر دال ما مرکب باشد، از آن لفظ واحد و قرینۀ بر ترخیص و عدم قرینۀ بر ترخیص، هیچ مشکلی ایجاد نمی‌شود. حالا مجرد اینکه، اینکه نمی‌دانم طلب، بیشتر از این چیزی این وسط نداریم که، یعنی اینجا چی هست که شما مشکلتان چی است؟ ما یک محبوب، چند محبوب، محبوب‌های ثبوتی شما متعدد است. برای رسیدن ابلاغ این محبوب و تصدی برای رسیدن به این محبوب‌ها هم یک لفظ واحد در کار هست، ولی این لفظ جزء الدال است، جزء السبب برای تصدی است، وقتی جزء السبب شد نسبت به یکی با قرینۀ انضمام قرینۀ بر ندب طلبش ندبی می‌شود نسبت به دیگری با انضمام سکوت از قرینۀ ترخیص وجوبی می‌شود، هیچ مشکلی ندارد. این است که این بحث‌هایی که اینجا وسط هست، آقای شهیدی این را هم جدی گرفته در بعضی بحث‌های آینده هم هی در این مطلب که ظهور دلیل در این هست که چون در مقام اثبات یک امر وجود دارد ظهورش در این هست که در مقام ثبوت هم یکی هست، اینها خیلی بعدا حالا وقت گذشته فردا این را عرض می‌کنم در بحث‌های آینده هم دوباره آقای شهیدی دوباره در این مطلب آمده و بعد هم گفته و المسئلة محتاجة الی التامل، در حالی که اینکه نمی‌دانم چون امر وحدانی هست مقام ثبوتش هم باید وحدانی باشد هیچ وجهی ندارد، حالا تکمیل بحث فردا ان شاء الله.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد